هوالعلیم

ریاضت نفس و برگشت سالک به حالت تجرد و انبساط

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۵۹

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد امام صادق علیه السلام به عنوان می فرمایند که:

«وامّا الثلاثةُ التی فی ریاضة النفس فإیاك عن تأكل ما لا تشتهیه»[1]. **سه مطلب در ریاضت نفس باید به آن توجه کرد که مطلب اول خوردن غذا در وقتی که انسان اشتها و میل ندارد.**

اگر نظر رفقا باشد در مجلس گذشته گفتیم که بحث ریاضت یک بحث عامّی است گرچه امام صادق علیه السلام در اینجا به مأکولات و آشامیدنی ها پرداخته اند که این کمی از بسیار است، چند

---

[1] این روایت شریف به این صورت مضبوط است: أَمَّا اللَوَاتِی فِی الرِّیاضَةِ: فَإیاک أَنْ تَأْكلَ مَا لَا تَشْتَهِیه. روح مجرد، ص ١٨٤

درصد از مسأله‌ی ریاضت نفس را تشکیل می دهد ولی خود ریاضت در مفهوم عامّ خودش آن مورد نظر و توجه امام علیه السلام قطعاً هست و در لابه لای این عبارات ما از آن ریاضتِ به معنای عام و شمول مطالبی را مشاهده می کنیم.

یک اشاره ای به مطالب گذشته می کنیم تا اینکه این مسأله که بسیار مسأله‌ی مهمی است در سیر و سلوک انسان و همینطور در مسائل شخصی و اجتماعی ماحصلی از گذشته به دست بیاید و زمینه ای برای مطالب آینده بوجود آید.

عرض شد که مسأله‌ی ریاضت به واسطه‌ی‌این است که انسان از عالم انبساط و تجرّد که نزول کرده است در عالم کثرات و شهوات و ماده، وقتی که پا به این عرصه می گذارد از آثار آن عالم در وجنات و شاکله و احوال او نمودار است، وقتی که انسان به یک بچه ای که به دنیا آمده نگاه می کند چقدر نورانیت و صفا و یک رنگی و بی تعلقی و احساس محبت همگانی که لازمه‌ی آن عالم تجرّد و فناء و توحید است در او مشاهده می کند، بچه ها وقتی که

به دنیا می آیند انسان از آنها خوششان می آید چرا انسان خوشش می‌آید؟ چون نگاه می کند می بیند اصلا تعلق ندارد این می خواهد بغلش کند حرفی ندارد اون می خواهد بغلش کند اشکالی ندارد، می خواهند روی زمین بگذارند می‌خواهند روی تختش بگذارند هیچ حرفی نمی زند، این مسأله برای انسان جالب است اما وقتی که انسان بزرگ می شود حالا این را به عنوان گذرا عرض می کنم وقتی که انسان بزرگ می شود وارد یک مجلس می شود اگر برایش بلند نشوند به او بر می خورد اگر برایش فرض کنید تعظیم نکنند به او برمی خورد اگر صندلی که برای او در نظر گرفته اند صندلی باشد که از نظر ارزش و قیمت پایین تر از صندلی انسان باشد، به او بر می خورد آن موقع به بچه بر نمی خورد الان ما می بینیم بر می خورد، این تفاوت از کجا آمد؟ و برای چه آمد؟ جهت این تفاوت چیست؟ چرا آن موقع ما از آن بچه خوشمان می‌آمد؟ چون اینها را نداشت، چون این مسائل را نداشت، چون این برخوردن ها را نداشت، چون این به خود گرفتن ها را نداشت، و ما این را احساس می کردیم، اگر همان موقع که بچه از

شکم مادرش متولد می شد همین حالاتی را داشت که بعد از چهل سال، پنجاه سال، شصت سال، هر چه سن بالاتر برود این حالات اتفاقاً قوی تر می شود.

حالات توغّل در کثرات و توغل در اهواء نفسانی و فرو رفتن در امیال و خواستهای دنیوی با ازدیاد سن بالا می رود یعنی درست بر عکس قوای جسمی که هرچه انسان سنش بالا برود آنها رو به تحلیل می رود این صفات و غرایز و خواستهای نفسانی به واسطه ازدیاد سن آن ها هم رو به تزاید می گذارد، آن أنانیتی که یک انسان نود ساله که توان ندارد حرکت کند و سر جای خود نشسته و اگر بخواهد حرکت کند باید زیر بغلش را بگیرند و آن کدورت نفسانی و ظلمت شیطانی که از وجناتش پیداست همراه با خود و قرین با خود دارد هیچ وقت یک همچنین کدورتی را یک طفل ده ساله ندارد با اینکه طفل ده ساله حرکت و جنب و جوشش خیلی بیشتر است در دویدن و در جنب و جوش در اعمال و در افعال ظاهری بسیار چابک و سریع است، پانزده ساله و بیست ساله همینطور ولی از این حالات در آنها

نیست، کم است، این جهتش چیست؟ و برای چیست؟ به همین جهت است که آنچه که انسان توجه به آن عالم دارد اوصافی و صفات و خصوصیاتی است مخالف با آن چه که توجهِ به این عالم برای انسان به دست می آورد، در توجه به عالم به آن عالم یکرنگی است صفا است توحید است، أنانیت ها در آنجا وجود ندارد، تو و منی ها در آنجا وجود ندارد، تفاضل و برتری ها بر اساس امیال و اعتبارات نفسانی و شهوانی در آنجا وجود ندارد، آن عالم، عالم بهاء است عالم نور است و عالم وحدت است، عالم یک کاسگی است و یک رنگی است و بر سر یک سفره نشستن است و بین کوچک و بزرگ فرق نگذاشتن است، در این عالم می آییم همه‌ی این مطالب پیدا می شود از یک رنگی خبری نیست اگر همه یک رنگ بودند که اینقدر در سر و کله‌ی‌هم دیگر نمی زدند، اینقدر برای هم نمی زدند اینقدر به انواع تهمت ها و دروغ ها مردم یکدیگر را متهم نمی کردند، این کجایش یک رنگی است؟ این کجایش خلوص و صفا و اخلاص و صداقت است؟

این طرف شیطان است، این طرف دنیاست، این

طرف نفس است این طرف طرد کردن و از بین بردن است، آن طرف جذب کردن و اظهار محبت و علاقه نشان دادن است، این طرف خود محوری است، آن طرف خدا محوری است، این طرف محدودیت ها و خط و مرزها و حدود و ثغور هاست، آن طرف حد برداشتن ها و رفع ماهیات و حدود و ثغور است.

مرحوم آقا می فرمودند که: این مرز بندی هایی که الان در کشور ها شده است در کشورهای اسلامی همه‌ی این ها غلط است، در کشورهای اسلامی مرزبندی معنا ندارد، مرز، بین کفر و بین اسلام است مرز خاکی ما نداریم، مگر در سابق مرز بود؟ در زمان های گذشته دویست سال گذشته به آن طرف، اینها از حدود صد و صدو پنجاه سال به این طرف آمده است. مگر مرزی بود؟ مرزی نبود، حدی نبود، بله، یک دروازه ای‌درست می‌کردند که ببینید از این طرف چه کسی می آید آن طرف، همین، ولکن حدودی در آن موقع وجود نداشت، پس بنابراین مرز برای افراد عبارت از اعتقاد آنهاست مرز بر اساس ملیت و نژاد و رنگ و فرهنگ نیست، مرز بر اساس

اعتقاد است، مرز بین ایمان و اسلام است، بین اسلام و بین غیر اسلام آنجا حدود و ثغور است و اما خود اختلاف ملل و اختلاف قبایل این موجب اختلاف حدود و مرز نمی شود لذا می فرمودند اینکه الان ما در اصطلاح می گوییم ایرانی و خارجی، این غلط است، مسلمان مسلمان است حتی در کشورهای اسلامی همینطور، فرض کنید در کشورهای عربی وقتی که انسان برود آنها هم به غیر از عربی اجانب می گویند می گویند این قسمت فرض کنید که مربوط به عربها است، یا این قسمت مربوط به خود همان مواطنین در آن کشور و این قسمت هم مربوط به اجانب. یعنی غیر عربها است.

اجنبی نداریم، چه فارس باشد، چه ترک باشد، چه دیلم باشد، چه عرب باشد، چه انگلیسی زبان و چینی زبان و هندو زبان باشد فرقی نمی کند همه‌ی اینها اگر اسلام داشته باشند داخلی محسوب می شوند و اگر اینها دارای ملت و مکتب و اعتقاد اسلام نباشند خارجی هستند گرچه اینها در خود کشور زندگی می کنند. مرز، مرز اسلام است، در اسلام مرز این است، نه مرز بر اساس قبیله. وامروزه خیلی از

کشورها آمده اند این مرز را برداشته اند و خیلی هم کار خوبی کرده اند در اروپا این مرز را برای خودشان برداشته اند آن کاری که ما باید بکنیم آنها کرده اند چقدر خوب بود که ما در کشورهای اسلامی هم همین کار را می کردیم معنا ندارد که بین ایران و پاکستان مرز باشد بین ایران و عراق مرز باشد سوریه عربستان و همه کشورهای اسلامی، معنا ندارد که مرز داشته باشند، همه یکپارچه، آنها زرنگ بودند و آمدند و آنچه را که موجب وحدت خود احساس می کردند در قبال اسلام، پیاده کردند برای خودشان. برای اینکه در مقابل اسلام و مقابل مکتب توحید بایستند آمدند و بین خودشان انسجام ایجاد کردند، همین کشورها و دول اروپایی و یکی یکی هم دارند به خودشان اضافه می کنند در همان محدوده ای که آنها در آن محدوده وجود دارند. پولشان را یکی می کنند، روابطشان ... از یک کشور به یک کشور انسان برود مثل این است که اینجا از شهری به شهر دیگر رفته است نه مرزی دارد و نه حدّی و نه چیزی، و باید در کشورهای اسلامی اینگونه باشد، باید افراد

در درون خودشان و در نفس خودشان و در احساس خودشان یک همچنین مسأله ای را بیابند که با همکیش و هم ملت و هم مذهب اتحاد و یکرنگی دارند و نمی گذارند ما به این نقطه برسیم، نخواهند گذاشت، از سابق هم نمی گذاشتند و الان هم نمی گذارند که به این نقطه برسیم ولی برای خودشان پیاده کردند.

خدا رحمت کند مرحوم والد، ایشان واقعا عجیب افکاری داشت، الان من گاهی اوقات در کیفیت افکار ایشان فکر می کنم صرف نظر از آن بُعد عرفانی که آن یک مطلب دیگری است و آن یک جهات دیگری دارد این مطالبی را که الان خدمتتان عرض می کردم می دانید اینها را چه وقت ایشان می گفتند؟ همان زمان در سنه‌ی چهل و دوی خورشیدی که شروع انقلاب اسلامی از آن زمان و قبل از آن زمان، تقریبا در همان حدود ها شروع شده بود، این افکار مال آن موقع ایشان هست و آن زمان ایشان یک همچنین مطالبی را می‌فرمودند، من آن موقع طفل بودم و شاید کلاس اول یا دوم بودم در آن زمان و در مجالسشان که روزهای جمعه بود

شرکت می کردم الان از آن موقع مطالب در ذهن من هست، یعنی چهل و پنج سال شاید از این قضایا می گذرد که من در آن مطالبی که از آن موقع در ذهن دارم وقتی مرور می کنم به آن روشن فکری ایشان که چقدر ایشان فکرشان در همان زمان باز بود و روشن بود و نسبت به مطالب چه دقتی داشتند، نسبت به جریانات چه دقتی داشتند، عجیب بود ایشان.!

یکی از مطالبی که خدمت رفقا عرض کردم اگر یادتان باشد مسأله‌ی عام الشمول بودن طرح این مسأله و مکتب و انقلاب بود، آن کسی که این ایده و عقیده‌ی جریان حکومت اسلام در بین همه‌ی افراد را مطرح کرد مرحوم والد بود در آن زمان، ایشان می فرمودند که ما در طرح مبانی تحول و تبدل فرهنگی و سیاسی و دینی که تا به حال عرضه می شد توجه ما روی یک صنف و روی یک نوع خاص از افراد نباید باشد، دعوت نباید به سمت روحانیت باشد، روحانیت یکی از اقشار مردم است مگر بقیه‌ی مردم از کجا آمدند؟ آنها هم از همین زمین و از همین کره

و از همین آدم ابوالبشر زاییده شده‌اند دعوت نباید به سمت خود باشد، دعوت نباید به نحوی باشد که افراد احساس کنند یک قشر خاصّی در این حال و احوال می خواهند رشد کنند و رو بیایند و مسلّط بر سرنوشت افراد باشند، دعوت باید دعوت به سمت خدا باشد، و این دعوت به سمت خدا هرکسی که آمد بسم اللَه قدمش روی چشم، هر کسی که آمد، عالم آمد قدمش روی چشم، جاهل آمد قدمش روی چشم، معمم آمد اشکال ندارد، غیر معمم آمد مانعی ندارد، مرد آمد زن آمد با حجاب آمد بی حجاب آمد اصناف مختلف مردم آمدند هر که بیاید به سمت خدا نه اینکه برای تغییر و تحول سیاسی، خیلی مسأله فرق می کند، ببینید مطلب خیلی تفاوت می کند، دعوت در حکومت اسلام به سمت خداست منتهی ...

در جلسه‌ی قبل نمی دانم خدمت رفقا عرض کردم یا درآن یکی دو جلسه‌ی قبل، در توضیح و بیان کار امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین و آن نتایجی که از آن عملکرد حضرت انسان می تواند بگیرد، خدمت شما اشاره کردم و الان هم دوباره

اشاره به یک نحو دیگری خواهم کرد.

دعوت در حکومت اسلام عامّ است همه‌ی افراد به سمت خدا بیایید نه به سمت ما بیایید، مرد، زن مسلمان، غیر مسلمان حتی، تو هم که می خواهی بیایی به سمت خدا بیا، ای یهودی که در کشور زندگی می کنی ای نصرانی که داری در کشور زندگی می کنی و ای هندو و مجوسی که داری در کشور زندگی می کنی ما هم تو را به سمت خدا دعوت می کنیم نه اینکه تو را به سمت خود دعوت می کنیم، خیلی تفاوت می کند، تو هم که یک هندو هستی و مکتب را قبول نداری تو که نصرانی هستی و قبول نداری، خدا را که قبول داری این حقیقت و مبدأ را که قبول داری، به آن مبدأ بیا و به آن سمت حرکت کن و ما را برای رسیدن به آن نقطه کمک کن، ما داریم به آن نقطه می رویم نه اینکه می خواهیم خودمان را بر تو مسلط کنیم بعد بگوییم حالا توبیا ما را کمک کن، این که دعوت به خود است دیگر دعوت به خدا نیست، ما تو را دعوت می کنیم به سمت‌خدا، ما به سمت خدا رفتیم بیا کمک کن، به

سمت خدا نرفتیم نباید کمک کنی باید کنار بکشی، چرا؟ چون مبنا و مکتب اسلام خداست، اسلام بر محوریت توحید حرکت می کند، اسلام بر محوریت توحید رقم می زند کارهای خودش را، اسلام بر محوریت توحید راه می رود، روی این قضیه است که دیگر در این دعوت و در این حرکت فرقی نمی تواند بکند، هر که جلو آمد خودی است و هر که جلو نیامد هر که می خواهد باشد غیر خودی است. ولی ما امروزه می بینیم در کشورهای دنیا، مسأله‌ی دعوت ها و خواست ها به سمت خود بر می گردد.

در کشورها فرض کنید که می گویند بیایید در این مسأله شرکت کنید، شرکت کنید که چه؟ که ما به آن نقطه برسیم مابه پیروزی برسیم، کاری نداریم به اینکه آن شخص نصرانی است یا یهودی است، تو به ما رأی بده هر که می خواهی باشی باش! ببینید بر چی قضیه دور می‌زند؟ افکار در کشور ها بر چه مسأله دور می زند؟ بیا به ما رأی بده که ما به این نقطه برسیم نماز می خوانی برای خودت می خوانی و نمی خوانی برای خودت نمی‌خوانی به ما ارتباطی ندارد روزه می گیری برای خودت نمی گیری به

خودت مربوط است به ما ارتباط ندارد تو بیا رأی را بده که ما برنده بشویم ما این کرسی را بگیریم نماز و روزه ات بین خود و بین خدا، هیچ ربطی به ما ندارد ولی در مکتب امیرالمؤمنین به یهود و نصرانی هم می گوید بیا ولی می گوید بیا به سمت خدا بیا در این حکومت که خدا را در این کشور ببینی خدا را در این کشور بیابی نه منیت و توئیت را.

حکومت ابوبکر چه بود؟ حکومت خدا بود؟ چه حکومتی بود؟ حکومت بنی امیه حکومت خدا بود؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن نقطه پسر رسول خدا را به شهادت برساند این دعوت به خداست؟ و این حکومت خداست؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن قله‌ی حکومت و سلطنت دختر رسول خدا را تکه تکه کند این حکومت حکومت خدا می شود؟ و باعث افتخار اسلام می شود؟! مگر نمی فرمایند!؟ این حکومت افتخار اسلام است، ما به منبر رسول خدا برویم به جای رسول خدا بنشینیم (منبر پیغمبر همین سه پله بودها، بیشتر نبود این منبرهایی که ده پانزده پله است

همه بی خود است، منبر باید سه پله باشد) ما برویم منبر به جای رسول خدا روی منبر بنشینیم ولو اینکه دختر پیغمبر را تکه تکه کنیم، بشود، چه اشکالی دارد! ولو اینکه بر گردن داماد رسول خدا طناب بیندازیم و کشان کشان به مسجد بکشانیم، اینجوری امیرالمؤمنین را به مسجد بردند، باور می کنیم ما؟ شما که اینجا نشسته اید باور می کنید؟ چه بر سر امیر المؤمنین آوردند! قابل قبول نیست! گرفتند طناب کش، معاویه می گوید کالجمل المغشوش مانند شتری که دارند او را کشان کشان می برند به سمت مسلخ، تو را اینطوری بردند به سمت بیعت که حضرت می فرمایند که خواستی مرا تحقیر کنی ولیکن مرا تحسین کردی.

همان کاری که معاویه کرد، معاویه چه کار کرد؟ همین کار راکرد، معاویه آمد و گفت که من باید به حکومت برسم اگر برسم کاری به کارتان ندارم، نرسم می کشمتان! همین کار را هم کرد! آمد خدعه کرد، آمد در عراق لشکر کشی کرد، فرماندهان امام حسن را همه را خرید با زر و زور و همین طور وعده دادن به ازدواج و دامادی خودش، فرماندهان همه

رفتند، لشکر بدون فرمانده شد افراد متشتت شدند امام حسن چاره ای جز تسلیم ندید، بعد آمد صلح نامه را گذاشت زیر پایش و گفت همه‌ی این حرفهایی که ما با حسن بن علی زدیم همه این حرفها بیخود و کشک است، ما می خواستیم بر شما حکومت کنیم رسیدیم، نماز خواندید که خواندید با شما کاری ندارم، روزه گرفتید گرفتید با شما کاری ندارم هرچه خودتان می‌دانید بروید ...، این شد حکومت سیاسیون و اهل سیاست.

حکومت امیرالمؤمنین حکومتی است که اگر حضرت بیاید و ببیند که مسجد کوفه نماز گزار ندارد بلند می شود و می رود در خانه اش را می بندد و می گوید بروید دنبال کارتان، من حکومت می کنم بر شما برای اینکه این مسجد در آن نماز گزار بیاید، برای اینکه این روزه در حکومت اسلامی قائم بشود و به آن عمل شود، برای اینکه حج در حکومت اسلامی به پا داشته شود و افراد بیایند حج، من برای قیام و اقدامِ بر مظاهر اسلام، تقبل حکومت می کنم و به جمعیتی که می خواهد بیاید و برود من کاری

ندارم، من به این مسائل کاری ندارم من به این حرفها کاری ندارم.

پس در حکومت اسلام دعوت، دعوت به خداست نه دعوت به خود، و بین دعوت به خود و دعوت به خدا معیارها می‌بینیم تفاوت می کند مسائل تفاوت می کند، ظهور ها و بروزها تفاوت می کند نقش ها و حیله ها و ترفند ها می بینیم تفاوت می کند، در آنجا یک نقشی وجود دارد در اینجا نقش دیگری وجود دارد، در آنجا صداقت است و اظهار صفا و موقعیت و خلوص و ابراز توان است، من اینم، خصوصیتم این است میزان معلوماتم این است، توانایی های من این است، این کارهای زشت من، این هم کارهای خوب من، هر که می خواهد بسم اللَه بیاید به ما رأی بدهد، در آن طرف دروغ است و تهمت است و خوبی ها را بسیار نشان دادن و خوبی های کاذب ارائه دادن، ارزش های کاذب مطرح کردن! برای چی؟ برای رسیدن به یک موقعیت، ببینید تفاوت می کند. الان در کشورها چه گونه است؟ در کشورها چه کار می کنند؟ سیاسیون چه کار می کنند؟ حکومت ها چه کار می کنند؟ می آیند

بدی های خودشان را به مردم بگویند؟ می آیند نقاط ضعف خودشان را به مردم بگویند؟ می آیند خلاف کاری ها و پنهان کاری های خودشان را به مردم بگویند یا نه؟ می آیند اگر هم کاری کردند صدتا رویش می گذارند و یک چیز دروغ را تحویل مردم می دهند و بعد هم که انتخابات انجام شد می‌روند پی کارشان، انگار نه خبری بوده و نه وعده ای، این فرق بین دعوت به خدا و بین دعوت به خود است، بین دعوت به توحید و بین دعوت به کثرت گرایی است به دنیا مداری است به شهوت مداری و ریاست مداری است، آن دعوت به خدا مداری و خدا محوری است، این تفاوت بین اینهاست.

بچه ها وقتی که به دنیا می آید می بینیم که همچنین حالتی دارد لذا ما از اینها خوشمان می آید، مثل اینکه این روایت را برای رفقا خواندم، مرحوم حداد هم این روایتی را که از رسول خدا آمده خیلی این‌روایت را بیان می کردند، «انی احب من الصبیان اربع»[1] **یا خمس البته دوتا از آن‌ها در واقع یکی است،**

---

[1] إِنِّی أُحِبُّ مِنَ الصِّبْیانِ خَمْسَةَ خِصَال: الاوَّلُ أَنَّهُمُ الْبَاکُونَ؛ الثَّانی عَلَی التُّرَابِ یجْتَمِعُونَ؛ الثَّالِثُ یخْتَصِمُونَ مِنْ غَیرِ حِقْدٍ؛ الرَّابِعُ لَا یدَّخِرُونَ لِغَدٍ؛ الْخَامِسُ

اول اینکه «یبکون» رسول خدا می فرماید من از بچه ها چهار چیز یا پنج چیز را دوست دارم چهار خصلت دارند که من وقتی اینها را می بینم خوشم می آید اول اینکه گریه می کنند بچه خیلی گریه می کند، گریه علامت رأفت است علامت رحمت است علامت صفای باطن است و این مسأله‌ی گریه در هر دو حالت است هم در حالت اندوه که برای انسان عارض بشود و هم در حالت شوق و اشتیاق و عشق، در هر دوی اینها بر انسان حالت بکاء دست می دهد، کسانی که قسی القلب هستند گریه نمی کنند عزیز ترین افرادشان هم بمیرند گریه نمی‌کنند همینطور بیر بیر نگاه می‌کنند و هیچ ککش هم نمی گزد قساوت دارد یعنی در دل حالتی دارد البته در بعضی از حالات هم اینطور نیست، این استثناء را هم بزنیم، بعضی از افراد از شدت صفا یک همچنین حالتی پیدا می کنند که البته اینها به طور نادر هست اینطور نیست که به طور مطلق باشد ولی خب افرادی که واقعاً اینها دارای قساوت هستند در آنها جنبه‌ی بکاء نیست در عبادتشان بکاء ندارند، در تعزیت بکاء ندارند در حالات روحانی بکاء ندارند و این را

یعَمِّرُونَ ثُمَّ یخَرِّبُونَ. روح مجرد، ص: ۵۹۷

حضرت می فرماید که می بینیم بچه ها یک همچنین حالات را دارند چرا؟ چون دارای صفا هستند، بچه آن جنبه‌ی صفا و رحمت و عطوفتش اقتضا می کند چه تألمی برای او وارد شود و در موقعیت مختلفی قرار بگیرد آن اشکش جاری می شود و این جنبه عطوفت و رحمت و رأفت است که موجب استجلاب فیض است و در اینجا مولانا مطالبی دارد، این یک.

دوم اینکه می فرمایند: «یبنون و یخربون» خانه می سازند و بعد هم می بینید که خراب می کنند، با گل و آجر خانه درست می کنند زیر زمین برایش درست می‌کنند درخت می گذارند، همین که درست شد صبح تا ظهر اینها مشغول شدند و پل درست کردند و پله گذاشتند و زیر زمین و آب انبار وپشت بام و قیر گونی هم کردند بعد نزدیک ظهر که می شود یک لگد می زنند به همه، بزنیم برویم ناهار را بخوریم که الان ناهار از دست می رود تمام زحماتی که صبح تا ظهر کشیده اند همه را با یک لگد می مالند به هم و خراب می کنند و بعد هم می روند، هم در موقع ساختن خوشحال هستند باعشق و علاقه می سازند، هم در موقع خراب کردن، در موقع خراب کردن

شاید بیشتر هم خوشحال باشند، و شاید آن موقع برایشان خیلی جاذب تر و جالب تر باشد، «یبنون و یخربون»، چرا این کار را می کنند؟ چون تعلق ندارند، به ساخته‌ی خودش تعلق ندارد، بلکه فقط به همان عملی که انجام می دهد فعلی را که انجام می دهد به او نگاه می کند نه به اینکه چه اثری از او بوجود می آید و این دارد این کار را می کند، نگاه به فعل می کند خیلی مسأله دقیق است، این قضیه را ما باید توجه داشته باشیم در کارهای خودمان باید به این قضیه فکر کنیم همیشه به دنبال آن عمل خودمان باشیم در همان‌وقتی که داریم انجام می دهیم.

من الان دارم در اینجا صحبت می کنم برای رفقا و دوستان، این بلند گو هم در اینجا بازی درآورده است در ضمن ... من حالا نگاه کنم به اینکه این عملی که من دارم انجام می دهم آیا چطور ضبط می شود؟ صدایش چطور می شود؟ بد می شود یا خوب می شود این چیست؟ کارم خراب است، تمام این زحماتی که بنده در این مدت برای رفقا می کشم همه‌ی اینها بر باد خواهد رفت همه به هوا می رود پس حالا هی بگذار خراب شود حالا که اینطور است

همه اش از بین می‌رود، ولی اگر به این فکر باشم الان که من دارم این مطالب را به رفقا می گویم این مقدار تکلیفم را انجام می دهم دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، بلندگو خراب شود، بشود. این دوربین ها که اینجاست از کار بیفتد، بیفتد برق می خواهد برود، برود، سقف می خواهد بیاید پایین بیاید پایین البته اگر بیاید پایین دیگر خبری نیست، کار همه درست می‌شود همه راحت می شویم از دست سر و صدای ما اما اگر بخواهم فقط به این فکر کنم الان وظیفه‌ی من این است که این مطالب فقط به گوش رفقا برسد، تمام، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، آن وعده ای که پدرم از من گرفت که الان ما مطالب را گفتیم و شما ها باید اینها را برسانید همین یک ساعت من این یک مقدار را انجام دادم، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، فقط به این فکر کنم‌فقط به این بیندیشم که در این محدوده‌ی ساعت مطلب خیلی دقیق است باید ببینیم که رسول خدا که می فرمود «**ینبون و یخربون**» چه چیز را می خواست مطرح کند؟ چه نکته ای را پیغمبر می خواست به

عنوان دستورالعمل تربیتی و سلوکی به ما بیاموزد؟ بچه ها وقتی که دارند می سازند و بعد هم خراب می کنند چه کار می کنند؟ فقط همان حال، بچه دارد در حال زندگی می کند حال یعنی همان موقعیت فعلی، فقط همین را می‌بیند، نه به گذشته اش کار دارد که دیروز گذشته چه کرده و نه به آینده که این کارش چه عکس العملی را آینده به وجود می آورد؟ تبعاتش چیست و ضررها و مصالح و منافعش چیست؟ به هیچ چیز کار ندارد الان خوش باشد خانه ات آباد، دیگر حالا هر چه بعد بخواهد بشود به آن کاری ندارد، این مساله، در آن موقع شاد است در آن موقع خوشحال است در آن موقع کاری انجام می دهد می بیند دارد چیزی به وجود می آید این عملش این فعلش، همین هم ما باید باشیم، همین هم ما باید انجام بدهیم، هر کسی در هر کاری انجام می دهد، تبلیغ می کند، کسب می کند به درد مردم می رسد به انحاء وسائل، خدمت می کند سیاست می کند حکومت می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام کاری را که انجام می دادند همین یبنون و یخربون بچه ها بود، عین همین،

می‌رفت صحبت می‌کرد بالای منبر، مردم را نصیحت می کرد تشجیع می‌کرد و ترغیب می کرد برای جنگ با معاویه، از میان برداشتن معاویه، این جرثومة فساد، ولی فقط تنها فکر او و تنها نقطه ی ارتکاز او در این عمل، همین موقعیتی بود که انجام می دهد، فقط همین، اینکه این عملش به نتیجه می رسد یا نمی رسد به او ارتباط نداشت، یعنی اگر ما می رفتیم آن موقع افکار امیرالمؤمنین را موشکافی می کردیم، در همان زمان و از خود حضرت سوال می کردیم و وقتی حضرت از منبر پایین می آمد حضرت را یک کناری می کشاندیم: حضرت بیایید ما با شما کار داریم و چند کلمه با شما صحبت داریم، این مطالبی که یک ساعت گفتید و فرمودید، این تشجیع ها و ترغیب ها و تحریص هایی که مردم را برای آمادگی و حرکت به سوی شام فرمودید آیا شما نسبت به انجام این جنگ هم نظر مساعدی دارید ونظر مثبتی دارید؟ حضرت می فرمایند ما می رویم و بعد از هجده ماه شکست می خوریم و بر می گردیم، این راحضرت به ما می‌گویند البته این را به هر کسی نمی

گویند، آن کسی که اهل سرّ باشد ولی این را به کسی نگو، یا امیرالمؤمنین شما که می دانید ما بعد از هجده ماه و اینهمه شهید دادن بر می گردیم این تحریکتان چیست؟ تحریک وظیفه شرعی است وظیفه من این است که با فساد مبارزه کنم، وظیفه‌ی من این است که خلیفه‌ی ظالم را از منبر و از تخت حکومت، از منبر تبلیغ و عرش سلطنت به زیر بکشانم، این وظیفه‌ی من است، وظیفه‌ی من اقامه‌ی معروف است وظیفه‌ی من نهی از منکر است، این وظیفه را من انجام می دهم و می دانم که این به نتیجه نخواهد رسید، عمرو عاصی پیدا خواهد شد و خدعه ای طرح خواهد کرد و عده‌ای منافق در همین لشکر من، گول این خدعه را خواهد خورد و همین ها باعث شکست من و برگشت من از صفین بدون اخذ نتیجه خواهند شد همه‌ی اینها در پرونده هست، تو هم صدایت را در نیاور تو هم مثل من بیا به وظیفه عمل کن، شمشیر به دست بگیر سپر به این دست بگیر، بر اسب سوار بشو و بیا در آنجا، اگر کشته شدی شهید هستی و اگر کشته نشدی به تکلیفت عمل کردی و برگشتی و رضای خدا را تحصیل کردی، این هدف

امیرالمؤمنین و حکومت امیرالمؤمنین است، حالا ببین ما کجا و او کجا؟ «یبنون و یخربون» درست می کنند بعد هم خراب می کنند، هر کسی باید همینطور باشد هر کسی باید در هر عملی که انجام می دهد در همان موقع باید از خودش سلب اختیار کند البته این مطلب یک قدری احتیاج به توضیح داشت که من زودتر عرض کردم و قصد داشتم در انتهای صحبت بگویم ان شاء اللَه در جلسه ی دیگر با توضیح بیشتری این مطلب را عرض می کنم این هم دوم.

سوم، رسول خدا فرمودند: «**وبتراب یلعبون**» بچه ها خاک بازی می کنند با خاک بازی می کنند، با خاک انس دارند، اصلا ما خاک را می بینیم؟ ما در این زندگی هایی که هستیم اصلاچشممان به خاک نمی افتد مگر حالا برویم در بیابانی، صحرایی، دستمان اصلا به خاک خورده نمی شود و ارتباطی ما به خاک نداریم، در حالتی که می‌بینیم این بچه ها با خاک ور می روند خاک را دوست دارند، بین خودشان و بین خاک احساس نزدیکی می کنند اگر فرض کنید که ظرف های گران قیمت چند صد هزار

تومانی هم بگذاری در کنارشان می گذارد کنار بلند می‌شود می رود خاک را گلوله می کند، این برای چیست؟ آن ارتباطی که بین خود از نقطه نظر وحدت با خاک که هیچ گونه تعینی ندارد، خاک هم برای همین است دیگر.

برای چه گفتند به خاک سجده کنید؟ به خاطر اینکه خاک تعین ندارد معدنیات تعین دارد و حدود دارند ارزش دارند قیمت دارند خدا می گوید به خاک سجده کن، چون خاک قیمت نداردآدم فرض کنید به‌یک برلیان سجده کند نمازش باطل است، سجده باید بر بی تعین باشد خدا تعین ندارد، سجده گاه انسان هم نباید تعین داشته باشد، لذا گفته اند که جانمازتان سفید باشد رنگ نداشته باشد نقش نداشته باشند این جانمازی که شما می اندازید جلو با آن نماز می خوانید این نقش هایی که دارد ذهن شما را پرت می‌کند، حواس شما را پرت می کند، دیدید؟ نقش سیاه سفید قرمز وهی قشنگ تر و بعد هم می‌آیند جانمازها را پست و بلند می کنند در طرح و از این مسائل و اینها، تمام اینها خلاف است جانماز باید سفید باشد فقط انسان یک مهر را ببیند ذهنش به

نقش نرود امکان ندارد جانماز نقش داشته باشد و انسان توجه نکند، امکان ندارد، بالاخره می کند همان مقدار باخته و همان مقدار از کیسه اش رفته است این برای چیست؟ این بخاطر این است که توجه نیاید به مظاهر، توجه نیاید به صوارف از آن اتجاه به سمت توحید، آن چیزهایی که می آیند صرف می کنند، بر می گردانند.

محراب نباید محراب کاشی باشد، چون وقتی که محراب کاشی باشد، نقش و نگاری که در آن محراب است، قشنگ، به به به، این آبی ها و فیروزه ها، این شکل و شمایل ها، اینجا چه کار می‌کند؟ آن بیچاره ای که دارد نماز می خواند دیگر نمازی برایش نمی ماند فقط دارد به نقش و نگار توی محراب نگاه می کند حالا بر می دارند محراب را کاشی کاری می‌کنند منبت کاری می کنند و نقشه برایش می کشند، کدام یک از اینها در اسلام بوده است؟ پیغمبر برداشته منبت کاری کرده محرابش را؟ یا امام صادق؟ این شد مظاهر اسلام؟ این شد تمدن اسلام؟ یا نه؟ تمدن اسلام این است که بایستی جلوی محرابی که از

خشت است از خاک و گل است، گِل، گِل، گِل، همین گِلی که با آن خاک و گچ درست می کنند، این را محراب قرار بدهی که در توجهت، مظاهر دنیا و آنچه که موجب صرف ذهن است نیاید تو را از آن توجه به مبدأ پایین بکشاند و روحت را از ارتقاء به سمت تجرّد، به کثرات تنازل دهد، اینها برای این است، «**عریش کعریش موسی**»[1] یک سقف مانند چی؟ مانند سقف موسی وقتی که حضرت بیاید، حضرت امام زمان وقتی که می خواهد ظهور کند، خیلی کار دارد خیلی سرش شلوغ است، اول کاری که می کند من نمی دانم حالا چه می کند از این اسباب تخریبیه و بمب به کار می برد یا اینکه بیل و کلنگ به کار می اندازد؟ تمام این مساجد را همه را بولدوزر می اندازد صاف می کند روی زمین، صاف، در روایت داریم، از امام باقر علیه السلام روایتش را داریم حضرت می‌فرماید بولدوزر (بولدوزرش را بنده می گویم) دینامیتی، چیزی گیر می آورد همه را صاف می کند و می گوید بروید کنار، این مسجدی که پنجاه سال

---

[1] انوارالملکوت، ج ۱، ص: ۲۴۷

در آن نماز می خواندید حالا ببینید چطور من می برمش هوا یا می آورمش زمین، یکدفعه؛، ترق! تمام این گلدسته ها.

ما یکدفعه از جایی می گذشتیم در همین قم، چندی پیش، دیدیم که جرثقیل می آورند و برای مسجدی که دارند می سازند یک مأذنه هایی درست کرده اند آن بالا و امام جماعتش هم آمده دارد نگاه می‌کند و کیف می کند از این مأذنه هایی که دارد می رود بالا، گفتم صبر کن امام زمان که بیاید می ایستاندت اینجا می گوید تو نگاه کردی با این جرثقیل حالا ببین من چطور آن را می آورم پایین، این نمازهایی که اینجا خوانده می شود این عبادت هایی که می شود اینها چیست؟ این چه پولهایی است؟ آیا باید پول صرف ساختن مأذنه بشود یا باید به فقرا داده شود؟ کدام؟

امور خیریه، مریض، بیمارستان، ساختن جاده ها عمران آبادانی درخت کاری، تمام اینها باید به بهترین نحو و زیباترین قسم و نیکوترین شکل در حکومت در کشور باید انجام شود. مناره برای چه بالا برود؟

گنبد کذا برای چه قرار بگیرد؟ پیغمبر گفته است یا امام زمان گفته است؟ کدامیک از اینها؟ تمام اینها خلاف است، عمران مملکت، آبادانی، زراعت، کشاورزی، پرداختن، زیبا کردن، هوا را سالم کردن تمام اینها جزو واجبات حکومت اسلام است که باید انجام بشود به بهترین نحو و بهترین وجه، چرا وقتی که صبح مردم در شهر حرکت می کنند احساس لذت از درخت و سبزه و عمران و اینها نکنند؟ برای چی؟ چرا نباید بکنند؟ چرا باید همینطور خیابانها تنگ و در هم فشرده و جمعیت متراکم و اینها باشد؟ چرا؟ چرا دیگران می کنند و ما نکنیم؟ باید اینگونه امور انجام بشود. ولی آنها نه، این به جای خود و آنها هم به جای خود، تمام اینها همه خلاف است، وقتی که انسان به نماز می ایستد باید توجهش فقط به سمت خدا باشد.

مرحوم آقا می فرمودند من اگر قدرت داشتم تیشه می گرفتم و این محراب مسجد قائم را از آن بالا تا پایین می کوبیدم می ریختم زمین، اینها اینجوری بودند، حالا ما می آییم هی بر این تعینات اضافه می کنیم هی بر این تشکیلات اضافه می کنیم،

اینها بیراهه رفتن است، راه صحیح رفتن نیست.

وبتراب یلعبون، بچه ها با خاک بازی می کنند، چرا؟ چون در خاک تعین ندارد مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری طه، ۵۵ ما از خاک شما را خلق کردیم و دوباره به خاک بر می گردانیم و از همان جا ما شما را مبعوث خواهیم کرد، و از خاک بیرون خواهیم آورد، این هم یک نکته ای در آن هست که انسان باید توجه به زرق و برق نداشته باشد، زرق و برق داشتن این با خود حالات انسان تفاوت دارد این فرق می کند یک وقتی انسان باید درامور زندگی به دنبال کار صحیح باشد، چیزی می خواهد این باید درست و متقن باشد، به دنبال چیز ارزان نباید باشیم، دنبال کار خوب ولو اینکه قیمتش بالاست ولو اینکه ارزشش زیاد است ولی جنس، جنس خوب است، آن چیزی که می خواهد تهیه کند برای زندگی خودش، کار خودش، باید نوعی باشد که بتواند روی آن حساب کند این یک مطلب است، یک مطلب دنبال زرق و برق رفتن است، این غلط است، این صحیح نیست این را نباید انسان در نظر

بگیرد، این مطلب سوم.

مطلب چهارمی که رسول خدا فرمودند که من از بچه ها دوست دارم این است که: «مِنْ غَیرِ حِقْدٍ یتَخاتَصِمُونَ»[1] بدون اینکه نسبت به هم کینه داشته باشند به جان همدیگر می پرند بر سر و کله‌ی همدیگر می‌زنند دعوا می‌کنند، کینه ندارد، سر چیزهای بیخود بعد هم سر چیزهای بیخود با هم آشتی می کنند نه دعوا کردنشان روی حساب است و نه آشتی کردنشان روی حساب و کتاب است، ما نه، ما اینطور نیستیم ما اگر هم دعوا نمی کنیم در باطن در تضارب هستیم، در باطن در حال هجمه هستیم و در باطن نسبت به افراد دیگر موضع داریم این غلط است، این مسأله غلط است، کینه داشتن غلط است، انسان از شخص دیگری کینه به دل داشته باشد و حقد داشته باشد بدی او را بخواهد. انسان در یک مطلب ممکن است با رفیقش اختلاف داشته باشد خب چرا کینه داشته باشد او سلیقه اش این است و فکرش این است و فهمش این است خودش می داند مثل اینکه یکی فلان غذا را دوست دارد من این غذا را دوست دارم حالا باید بر سر هم بزنیم، او

---

[1] **یخْتَصِمُونَ مِنْ غَیرِ حِقْد**. روح مجرد، ص: ۵۹۷

آبگوشت دوست دارد ومن پلو دوست دارم، او برای خودش و این هم برای خودش، دیگر بر سر هم زدن ندارد، همینطور در عقیده، او برای خودش یک عقیده دارد و من از این خوشم می آید من این عقیده را دارم و عقیده ام روی حساب است خیلی خوب اگر عقیده اش روی حساب است بسیار خوب خودش می داند و خدای خودش چرا من کینه داشته باشم؟ چرا من بدی او را بخواهم؟ چرا من در نفسم پیگیری کنم؟ تمام اینها جزء موانعی است که انسان را از حرکت نگه می دارد کسی که در نفسش نسبت به رفیقش نه حالا رفیق، افراد دیگر حقد دارد کینه دارد بدی آنها را دارد عبادت او دیگر موجب ارتقاء او نخواهد شد، فایده ای دیگر ندارد، چرا؟ چون نفس در این مرتبه‌ی از نفسانیت توقف کرده است و آن عبادت آنقدر زور ندارد که بتواند نفس را بالا بیاورد، در همان حد نگه می دارد، حقد و کینه نسبت به افراد و نسبت به مؤمنین مانند کشی می ماند که شما به یک چیزی بستید تا او را حرکت می دهید دوباره بر می گردد سر جای خودش وقتی که این نیرو تمام می‌شود بر می گردد سر جای خودش، حرکت نمی تواند بکند: «وَ مِنْ غَيرِ حِقْدٍ

يتَخاتَصِمُونَ».

خب این مسأله، این قضیه ای که خدمت رفقا عرض کردم این عبارت است از یک حقیقتی که ما هنگام آمدن در این دنیا با آن حقیقت در این دنیا وارد می شویم، متأسفانه بر اثر مرور زمان و بر اثر گذشت زمان و بر اثر رشد فکری و فهم به واسطه‌ی ازدیاد سن این تعلق از قسمت مبدأ، به تعلق به سمت آینده و جوانب ما معطوف می شود، و هر چه انسان در این دنیا سنش بالاتر برود آن آثار و خصوصیاتی را که با خود به این دنیا آورده است آن آثار را کم کم از دست می دهد، البته افراد در این مساله مختلف هستند بعضی ها زود از دست می دهند و بعضی ها دیر از دست می دهند و بعضی ها هم شاید از دست ندهند، البته این افراد دیگر خیلی به طور نادر ممکن است وجود داشته باشند.

ما در ارتباط با افراد خودمان مشاهده می کنیم، هر کسی در ارتباطات خودش در خصوصیات اخلاقی خودش وقتی که با او برخورد می کنیم نسبت به جود و سخی نسبت به یکرنگی، خودیت‌ها، أنانیت، نسبت به موقعیت ها، جلب

منفعت ها، دفع ضررها ما می بینیم دو نفر یکسان نیستند افراد مختلف هستند اشخاص در این زمینه مختلف هستند بعضی ها زود گذشت می کنند بعضی ها دیر و بعضی ها را باید به آنها بگوییم بعضی ها نگفته بعضی ها هم حتی اگر بگوییم فایده ای ندارد این اختلافی که وجود دارد در افراد یکسان نیست‌مختلف است این مراتب مراتب مختلف است و هر مقدار که انسان در این دنیا حرکت کند این اختلافش با آن مبدأ بیشتر می شود، با آنچه را که از آن دنیا آورده است آن اختلاف هی زیاد می شود و فاصله بیشتر می شود، برای رسیدن و برگشتن به مبدأ و حرکت به سوی الی اللَه و سیر در مسیر تکامل، انسان دوباره باید این اختلاف ها را یکی یکی برطرف کند تا برطرف نکند فایده ای ندارد، این اصل و اساس مطلب، یعنی باید به همان نقطه ای که از مادر آمد باید برگردد آن خصوصیاتی که دارد، منتهی آن موقع در مرتبه‌ی استعداد و نپختگی بود و بدون اکتساب بود الان باید به آن نقطه برگردد با اکتساب و با ریاضت و با ورزش های شرعیه و تمرین های

شرعی و تغییر و تحولات نفسانی که بر اساس مبانی شرع نه سر خود، نه هر کسی هر کاری کرد بر اساس مبانی شرع این تغییر و تحولات باید انجام بشود تا نقطه‌ی انّا الیه راجعون تکمیل بشود، یعنی آن جنبه هایی که از انّا لله در این دنیا برای ما صورت خارجی پیدا کرده بود در دوران طفولیت، الان در رجوع الی اللَه و برگشت به آن مبدأ، با اکتساب و با فعلیت این امور را انسان حاصل می کند و این است نتیجه و غایت از خلقت انسان.

غایت و مقصد از خلقت این است، که آن اسماء و صفات الهی که در نفس انسان به ودیعه قرار داده شده است و انسان آنها را با خود به صورت خام و نپخته و غیر متکامل به این دنیا آورده است الان با ریاضات شرعیه برگردد و به آن نقطه برسد، این می شود انسان کامل.

پس بنابراین برای برگشت از عالم توهم و تخیل و عالم اعتبارات و گذشتن از نفس و لذایذ نفسانی و شهوات و ریاسات و آنچه که موجب ابتعاد ما هست از آن داده های الهی، احتیاج به ریاضت داریم این همان چیزی است که امام صادق به عنوان می

فرماید.

پس ریاضت که امام علیه السلام در این فقره فقط به قسم مأکولات آن ریاضت اشاره می کند عبارت است از حرکت انسان و تغییر و تحوّلی که انسان در خود به وجود می آورد و تبدلی که انسان در نفس خود ایجاد می کند که آن تغییر و تحوّل باید برای عبور از نفسانیات و رسیدن به آن نقطه تکامل حاصل شود، کسی که به این ریاضات نپردازد نود سال که سهل است نود هزار سال هم در این دنیا زندگی کند به اندازه‌ی سر سوزنی به آن صفات اولیه باز نمی گردد، برای برگشت، ما ریاضت می خواهیم برای برگشت، تغییر و تحول می خواهیم، نماز تنها کفایت نمی کند روزه کفایت نمی کند اتیان عبادات به ظاهر، کفایت نمی کند، نه اینکه کفایت نمی کند یعنی انسان نخواند، عبادات به حسب ظاهر، ظاهر عبادت کفایت نمی کند، بله نماز موجب عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد روزه موجب عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد لذا انسان در ماه رمضان که یک قدری خود داری می

کند آثارش را می بیند در نماز هم آثارش را مشاهده می کند شما یک سجاده‌ی سفید بیندازید نماز بخوانید ببینید فرقش با آن سجاده ای که گل و بوته و رنگ قرمز و بنفش و زرد و آبی دارد چقدر است؟ ببینید چقدر فرق دارد؟ این مال چیست؟

هر دو نماز است اما این نماز چون درآن توجه به دنیا نیست یک آثاری دارد آن نمازی که با آن زرق و برق و نقش و نگار است یک آثار دیگر دارد آن نمازی که در جلوی محرابی که توجه انسان در آن محراب به نقش و نگار و منبت کاری و خصوصیات صارفه انسان است، یک آثاری دارد، آن نمازی که انسان به سمتی بخواند که او را از توجه به مبدأ صارف نشود آن اثر دیگری دارد، همین الان شما بروید در مسجد کوفه ببینید بین دو محرابی که در آنجا برای امیرالمؤمنین درست کردند چه فرقی دارد؟ یک محراب را طلاکاری کردند و ضریح درست کردند و پنجره درست کردند یک محراب هم این طرف، فقط سنگ است و همین، چیز دیگری ظاهرا نیست فقط همان سنگ است آنجا آدم برود نماز بخواند آن آثار را بیاید با آن نمازی که در آنجا

می خواند با هم مقایسه کند، امیرالمؤمنین در آنجا نماز بیشتر خوانده است درست است، ولی همینکه آن مکان متغیر می شود و متحوّل می شود و زرق و برق پیدا می کند در آن تأثیر می کند.

خدا رحمت کند مرحوم آقای حداد در آن سالی که تشریف آورده بودند دو سفر ایشان همدان رفتند، در سفر اول چند روزی بیشتر شد، در سفر دوم دو سه روز ... ما در خدمتشان بودیم من کوچک بودم سنّم آن موقع حدود دوازده سیزده سال بود، یک دفعه با ایشان با مرحوم آقا و چند نفر از دوستان خدا رحمت کند مرحوم آقای بیات هم بودند و رفقای همدانی رفتیم برای زیارت قبر باباطاهر، عارف بزرگ، رضوان اللَه علیه، آن موقع قبر ایشان مثل فعلی نبود بالای یک تپه ای بود و یک اتاقی داشت و اصلًا خراب هم بود و فقط یک سنگی داشت و ما حتی روی خاک نشستیم خاک بود و آجر هم حتی نبود و یک گنبدی داشت از خشت و خیلی خلاصه، هیچ از نظر ظاهر منظره‌ی جالبی نداشت، مگر کسی حالا روی معنا و قصدی اگر می رفت در آنجا برای

زیارت و فاتحه و اینها ولی به حسب ظاهر چیزی نبود، ما رفتیم در آنجا و عجیب بود یعنی واقعا من با همان سن طفولیتی که در آن موقع داشتم احساسی که برای مرحوم حداد و مرحوم آقا رضوان اللَه علیهما و سایر دوستان و رفقا در آنجا دست داده بود با آن سن طفولیتم فراموش نمی کنم که چه حال و هوایی در آنجا برای ایشان پیدا شده بود و برای دیگران، الان آمدند آنجا را برداشتند و ... البته خب این قضیه برای زمان گذشته است دیگر، این تعمیری که در آنجا انجام گرفته برای زمان شاه است، آمدند برداشتند و به عنوان ... آنها که دلشان برای عارف و اولیای خدا نسوخته بود آنها فقط به خاطر آثار ملی و ناسیونالیستی و فلان و ایران و ایرانیت و این بازی ها و این چیزهای اعتباری و توهمات و تخیلات و آن چیزهایی که هم ما خود را به آنها سرگرم کرده ایم و هم ما را سرگرم کرده اند، هر دو، بله، به این مسائل.

این از ماست آن از ماست این برای افغانستان است او می گوید نه خیر! برای ایران است باباجان همه شان از همین زمین آمده اند و به همین زمین هم

برمی گردند مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ فخر عالم کائنات رسول خدا و ائمه همه از اعراب بودند، کجا اینها از ایران بودند؟ ها؟ کدامشان از ایران و افغانستان و ترکیه و آمریکا و استرالیا و اینها بودند؟ همه مال آنجا بودند حالا، فرض کنید که ما بیاییم بگوییم این برای ایران است و آن برای کجاست نه آقا! اصلا همه اش یا هیچ کدامش هم برای ایران نباشد، تفاوتی نمی کند انسان باید به معنا بپردازد به واقع باید نگاه کند این حرفها چیست؟ همه برادریم همه مثل همیم، همه گلبول های قرمز و سفیدو پلاسمای مان به‌یک اندازه است مغزمان و قلبمان و ریه مان کبدمان و ... این حرفها چیست؟ خودمان را در این چیزها گیر انداختیم، گیر کردیم، سرگرم کردیم از رشد انداختیم به پوچ ها و اعتبارات و توهمات همه دلخوش کردیم.

حالا آنها آمده بودند همان زمان گذشته دیگر همان رژیم گذشته برداشتند خراب کردند و به عنوان احیاء آثار ملی! آثار ملی! چون باباطاهر از ایران بود و ملی بود به عنوان احیای آثار ملی آمدند و درست

کردند، الان اگر شما بروید، باید بروید، باید زیارت کنید قبور اولیای خدا را باید زیارت کرد و باید فیض برد و الان هم انسان فیض می برد ولی این کجا و آن کجا! تفاوت دارد، آمدن درست کردن یک جا و همه جور آدم رفتن و افراد بی بند و بار آمدن و با کفش رفتن سر قبر اولیای خدا، با کفش همینطور می روند، ما هر دفعه برویم آنجا بیرون کفشمان را می کنیم، هم آنجا و هم جناب خواجه‌ی شیراز، خواجه حافظ، هر وقت رفتید کفشتان را در بیاورید و پابرهنه بروید بالا و بنشینید و فاتحه بخوانید نه مثل الاغ همین طور بلند شوید بروید بالا و انگار نه انگار اینجا کی خفته است و چه کسی در اینجا دفن شده است؟ خیر سرمان این عارف است ولی خداست از اولیای خداست، شیعه‌ی امیرالمؤمنین در اینجا دفن شده است، همینطور با کفش می رویم بالا و بعد هم هی دوربین بیاور و عکس بینداز و این ور بشو آن ور بشو که چه؟ اینها چیست؟

وقتی که به قبر امام رضا می‌رویم به زیارت امام رضا می‌رویم یا به حرم امام حسین برویم کفشمان را از دم در در می آوریم، چرا؟ چون آنجا طلا و نقره

است ولی وقتی به زیارت ائمه‌ی بقیع می رویم خود بنده دیدم همین آقایان و علما با کفش و نعلین تا کنار قبر ائمه‌ی بقیع رفته بودند داشتند زیارت می خواندند، چرا؟ چون آنجا طلا نیست چون آنجا نقره نیست، ائمه‌ی بقیع چون نقره ندارند چون طلا ندارند باید با کفش رفت تا دم مقابر آنها و زیارت خواند ولی امام رضا چون طلا دارد نگاه کنید به به به! این طلاها را ببینید این آینه ها را ببینید این گنبد را ببینید خواهی نخواهی کفش که سهل است جورابمان را هم در می‌آوریم می‌رویم، اینها چیست؟ چی را ما زیارت کردیم، امام رضا را؟ نه خیر! طلا را زیارت کردیم و نقره را زیارت کردیم آهن را زیارت کردیم درهای حرم امام رضا را زیارت کردیم نه خود امام رضا! را به خاطر همین امام رضا غریب است ائمه‌ی بقیع غربتشان این نیست که چراغ ندارند، چراغ ندارند نداشته باشند ماه هست خورشید هست چه کسی گفته است که سر قبر ائمه باید چراغ باشد؟ نباشد کی گفته؟ بله باید بسازند افراد باید بیایند و قبور را بسازند از آفتاب از سرما محافظت کنند اما

اینهمه منبت کاری کردن و اینها برای چیست؟ کی گفته است؟ این خرجها برای چیست؟ امام رضا گفته است؟ این همه خرج واین همه مصارف و ...

این بهتر است یا اینکه این مخارج را بدهیم به بدبخت ها و بیچاره ها و زائر های حضرت که دارند می آیند سایر افراد و همه‌ی افراد، کدام؟ برای ائمه‌ی بقیع باید ساخت باید ساختمان ساخت باید سقف و جایگاه برای زوار درست کرد، اما آیا باید به این نحوه و به این کیفیتی که موجب جلب توجه بشود و بخواهیم به این وسیله بر سایر ابنیه در دنیا فخر بفروشیم؟ این است؟ اگر این است، خیلی ساختمان ها در دنیا هست که مربوط به مکتب های دیگر ملل دیگر نصارا و اینها هست که یکی اش هم در کشورهای اسلامی نیست، پس آنها از ما بالاترند دیگر! اگر تمدن این است اگر تمدن ساختن قصر الحمراء در اسپانیا و مسجد در آندلس است الان خیلی جاها هستند که رو دست ما زدند، پس آنها بالاترند دیگر، بالاخره در هر زمانی ... تازه آنها را مگر چه کسانی ساختند؟ همین افرادی ساختند که یا ارمنی بودند نصرانی بودند مسلمان شدند یا همان

نصرانی ها آمدند ساختند، مگر حالا بناهایی که درآن موقع ساخته اند کی گفته آنها مسلمان بودند؟ معمارش مسلمان بوده؟ کی گفته است؟ کجا نوشته است؟ معمار هم مسلمان است هم نصرانی هست مهندس هم مسلمان است هم نصرانی، عمله و بنا هم مسلمان دارند همه دارند و اینها که افتخار نیست اینها که فخر نیست، اینها چیست؟ اینها برای این است که ما گم کرده ایم راه را، ما داریم به راه دیگری می رویم، ما را دارند به سمت دیگری می کشانند خودمان داریم به سمت دیگری می رویم از این مظاهر داریم برای راه خودمان استفاده می کنیم این مظاهر که ما را به خدا نمی رساند.

پس بنابراین برای عبور از این مطالب باید انسان به ریاضات بپردازد، باید انسان به تغییر و تبدل در نفس بپردازد تا اینکه بتواند آن حرکت خودش را به سوی مبدأ وبه سوی تکامل، ادامه بدهد.

وقت دیگر گذشته است و حال ما هم که بیش از این دیگر یعنی از اول خیلی حالمان هم سر جا نبود گفتیم می آییم پیش رفقا می نشینیم اگر حالمان آمد

می رویم واگر نه به یکی از رفقا می گوییم که شما بیایید بالاخره ... فرق نمی کنیم همه مثل هم هستیم و حالا یکی دیگر بیاید و ما بنشینیم و متّعظ بشویم از صحبت ها و مطالبی که رفقا و دوستان می گویند الحمد لله همه اهل معنا همه اهل علم همه اهل فهم همه اهل اطلاع هستند.

امیدواریم که خداوند ما را به وظیفه مان آگاه کند و فهم ما را باز کند مجاز و حقیقت و فرقهای بین اینها را برای ما روشن کند که هر چه این فرقها بهتر روشن شود حرکت ما به سوی تجرد راحت تر می شود، به جای اینکه هی خودمان را بخوریم و هی در سر خودمان بزنیم راحت می رویم به جای اینکه بیاییم بگوییم آقا چه کار کنیم و چه کار کنیم؟ آقا آن کار را بکنیم؟ راحت خودمان راه را می رویم جلو، چرا؟ چون راه روشن است مسأله روشن است به جای اینکه بیاییم و از این و از آن شکایت کنیم اصلا بدون شکایت دیگر راه را انسان خودش می رود و نیازی به شکایت نمی رسد خود مطلب روشن می شود قضیه برای انسان روشن می شود و انسان وقتش را به مطالب دیگری می گذراند نه به آن چیزهایی که

باعث بشود اتلاف بشود وقتش و فرصتش از دست برود آن ظرفیت هایش کاسته بشود، بالاخره انسان دارای ظرفیت است دیگر، چرا انسان آن ظرفیت ها را بیاید در اینگونه مسائل صرف کند؟ در اینگونه امور پیش پا افتاده بیاید صرف کند.

وقتی که دو تا بچه با هم دیگر دعوا می کنند هیچ وقت شده شما بیاید و وقت بگذارید که ... نه آقا! مادرش برود اینها را از هم جدا کند من کار دارم شما که نمی آیید یک ساعت وقت بگذارید و با اینها حرف بزنید یک شکلات به این بده و یک شکلات به آن بده و قضیه تمام، ما نباید وقتمان را و استعدادمان را و آن‌داده‌ها را آن یافته ها را آن ظرفیت ها را آن امکاناتی را که خدا برای ما قرار داده برای اینگونه امور صرف کنیم، آنها را باید بگذاریم برای اهلش و بگذارید مردم بر سر هم بزنند بگذارید مردم به هم هر چه می خواهند بگویند و بگذارید بیرون در حال و هوای خودشان باشد ما چرا بیاییم درآن داد و ستد آنان ما هم شریک باشیم؟ ما داد و ستد خود را داشته باشیم.

مرحوم آقا خیلی می فرمودند، به افراد چه به طور عموم و چه به طور خصوص می گویند دنیا را برای اهل دنیا واگذارید یعنی چه؟ یعنی همین، به شما چه؟! آی فلان چیز گران شده به شما چه؟! آی ارزان شده به شما چه؟! آی فلان جا جنگ شده به شما چه؟! تو سر هم زدند به شما چه؟ اینها همه دنیاست، هم این طرفش دنیاست و هم آن طرفش دنیاست هیچ کدامش خدایی در کار نیست.

الیمین و الیسار مَضَلَّة والطریق الوسطی هی الجاده

هم شخصی که به راست می رود به گمراهی می رود و هم شخصی که به چپ می رود به گمراهی می رود دعوا ها همه دعوا ها بر اساس اعتباریات است بر اساس توهمات است بر اساس تخیلات است حالا یکی از این کارهایی که او می کند این می‌کرد نه ولش کن این خودیست چی شد؟ این که همان کار بود، می بینید؟ تمام اینها چیست؟ مسائل، مسائلی است خارج از آنچه که بزرگان فرمودند، لذا ما بیاییم و به کار خود برسیم و به کار خود باشیم.

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ این شعر را همه یاد بگیرند و همه هر روز صد مرتبه این شعر را

به عنوان ذکر بگویند!!! (نگوئید حالا ها) من برای خودم می گویم شما نگویید! یکدفعه آقا فرمودند حالت چطور است؟ گفتم انّا من عباد اللَه المرخصین ایشان فرمودند این آیه کی نازل شد؟ گفتم الان، ما از بندگان مرخص هستیم عباد اللَه المرخصین، این شعر را مرحوم آقا خیلی می خواندند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ❊❊❊ ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ

ان شاء اللَه که موفق باشید و امیدواریم که خداوند در تحت ولایت مطلقه و امدادهای نفوس قدس الهی همه‌ی ما را از یمین و یسار محفوظ و مصون بدارد و مطیع و منقاد صاحب مقام ولایت بگرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد